

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

موضوع بحث: مذمت تکبر و آثار سوء آن - 93/11/15

وصیت بسیار خوبی را امیرالمؤمنین (علیه السلام) به امام حسین (علیه السلام) دارد؛

«واعلم أن من نظر في عيب نفسه اشتغل عن عيب غيره»؛

اگر کسی به عیب خودش نظر کند، فکر و ذهنش از عیوب دیگران منحرف می‌شود. عکس این سخن به این معناست که «من اشتغل بعیوب غیره إنصرف عن عیوب نفسه»؛ اگر کسی به عیوب غیر، خودش را مشغول کند (و ببیند دیگران چه عیوبی دارند)، دیگر سراغ عیوب نفسش نمی‌رود.

بعد می‌فرماید «و من كابد الأمور عطب»؛ کسی که بدون برنامه و فکر، به سراغ کارهای خیلی سخت برود، هلاک می‌شود (مثلاً فرض کنید نه فکر پولش را کرده نه فکر چطور خرج کردنش را کرده، می‌گوید از فردا می‌خواهم بروم خانه بسازم، این نمی‌شود).

«و من إقْتَحَمَ اللَّجَجَ غَرِقَ»؛ کسی که اقتحام در لجج پیدا کند، غرق می‌شود.

«و من أعجب برأيه، ضلّ و من استغني بعقله زلّ، و من تكبر علي الناس ذلّ» [1]. این سه جمله‌ی عجیبی است، سه لغت که هر کدام یک معنایی دارد، اما قرائتش نظیر هم است. «من اعجب برأيه»؛ کسی که معجب رأی خودش بشود (و بگوید فقط من درست می‌فهمم، غیر از من دیگری نمی‌فهمد!) به ضلالت و گمراهی می‌افتد. گاهی اوقات این حالت برای انسان پیش می‌آید. انسان نباید گاهی اوقات که این احادیث را می‌خواند، سریع بگوید خدا را شکر، من اهلش نیستم! البته اگر نباشیم باید خدا را شکر کنیم، اما به این زودی هم خودمان را فریب ندهیم، در خانه گاهی اوقات انسان معجب به رأی خودش می‌شود.

در فامیل می‌گوید هر چه من می‌گویم درست است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید «و من اعجب برأيه ضلّ» گمراه می‌شود، این سبب می‌شود که حق و باطل را نتواند درست تشخیص بدهد؛ زیرا همیشه فکر و رأی خودش را مطابق با حق می‌داند و دیگر حق و باطل را نمی‌تواند از هم تفکیک کند. بالاخره اگر در یک قضیه‌ای، آدم یک نظری داشت، باید خودش بگوید لعل من دارم اشتباه می‌کنم این لازم است، در هر قضایایی.

در قضایای علمی، این در قضایای علمی برای بزرگان خیلی اعجاب به رأی پیش می‌آید. آدم گاهی اوقات می‌بیند بعضی از بزرگان یک نظریه‌ای دارند و آخرش می‌گویند «فافهم و اغتتم هذا كذا»، این یک مقداری بوی اعجاب به رأی دارد! در کلمات فلاسفه اتفاقاً این تعبیر بیشتر از کلمات فقها و اصولیین است، بوی اعجاب به رأی دارد. اعجاب به رأی موجب گمراهی است.

«من استغنی بعقله زلّ»؛ کسی که می‌گوید من به هیچ چیز نیاز ندارم و عقلم برای همه امور کافی است و استغنا پیدا کند به عقل خودش، این لغزش پیدا می‌کند. «و من تکبر علی الناس»؛ کسی که در میان مردم تکبر پیدا کند و خودش را بزرگتر از مردم ببیند (بگوید من یک چیز دیگری هستم، من یک سر و گردن از دیگران بالاترم، در رفقای خودم یک سر و گردن از دیگران بالاترم!) «ذلّ»؛ ذلیل می‌شود. عجیب است این عقوبت‌هایی که در دنیا گاهی اوقات برای این اوصاف هست کم نیست، حالا تکبر در آخرت چه آثاری در روایات دارد، اما اثر وضعی دنیوی‌اش است، هر کسی که متکبر باشد، بالأخره ذلیل می‌شود، به یک نحوی.

بنابراین، «من اعجب برأیه ضلّ من استغنی بعقله زلّ». آدم گاهی اوقات نگوید عقل کافی است و با عقل خودمان می‌فهمیم، یعنی اگر فرض کنید در امور مختلف، چه علمی و چه غیر علمی، انسان یک رأی داد و از این رأی خوشش آمد، این گمراه می‌شود و می‌گوید فقط رأی من و نظر من، این فارقی را بین حق و باطل در زندگی‌اش درک نمی‌کند، چون می‌گوید هر چه من می‌گویم حق است.

یک آقایی بود که خیلی دروغ می‌گفت، بعد قسم می‌خورد که من در عمرم یک دروغ نگفتم! این قسم را جدی می‌خورد، به مرحوم والدین عرض کردیم که این چطور می‌شود؟ ایشان فرمود این فرق بین دروغ و راست را نمی‌فهمد، این فکر می‌کند هر چه می‌گوید راست است، چون از زبان من بیرون می‌آید راست است. ببینید چطور می‌شود، انسان چه بدبختی‌ای پیدا می‌کند.

آدم خدایی نکرده یک دروغ می‌گوید و استغفار نمی‌کند، پشیمان نمی‌شود، فردا دو تا دروغ می‌گوید، باز استغفار نمی‌کند و فکر عاقبتش نیست و از خدا خجالت نمی‌کشد. روز سوم سه تا دروغ می‌گوید یکی از آثارش این است که در عمرش به یک جایی می‌رسد که فرق بین دروغ و راست را نمی‌فهمد. فکر می‌کند «کل ما صدر من لسانه فهو صدق»، این بدبختی نیست؟!

اعجاب به رأی هم همینطور است، آدم وقتی معجب به رأی می‌شود می‌گوید هر چه رأی من است حق است. حالا بگوئیم دیگران نظر دیگری دارند، یک رأی دیگری دارند، می‌گوید همه‌اش پوچ است، این سبب می‌شود که اصلاً تا آخر عمرش بصیرت نداشته باشد و فرقی بین حق و باطل تشخیص ندهد، واقعاً این عقوبت کمی است؟! بگوئیم انسان به جایی برسد که فرق بین حق و باطل را نمی‌تواند تشخیص بدهد، این خودش گمراهی بسیار بزرگی است.

«من استغنی بعقله» کار به رأی ندارد یعنی کسی که درک خودش و عقل خودش را بگوید در امور زندگی کافی است، می‌گویند بیا مشورت کن می‌گوید خودم عقل دارم! بحث اعجاب به رأی نیست، بلکه اتکای به عقل است. گاهی اوقات به دیگری می‌خواهد اهانته کند می‌گوید تو عقل نداری! این هست که من دارم خودم را مستغنی به عقلم می‌دانم، من بیچاره‌تر از او هستم که این حرف را می‌زنم من خودم را مستغنی به عقلم می‌دانم، این آغاز لغزش است، «زلّ» به معنای لغزش است. «و من تکبر علی الناس ذلّ» که به معنای ذلیل شدن است.

ما طلبه‌ها باید هر چه بر عمر علمی‌مان می‌گذرد، بیشتر تواضع داشته باشیم. البته گاهی اوقات تصنعی آدم تا خمر جلوی دیگران خم می‌شود! که این هم واقعاً یک بدبختی بزرگی است و خودش غفلت از خداست، گاهی اوقات آدم تواضع‌های بیش از حد می‌کند، تملق‌های زیاد. من یک جایی شنیدم یا دیدم، وقتی گناهان کبیره را ذکر می‌کنند، تملق را جزء گناهان کبیره ذکر کردند، به خیلی‌ها بگوئیم اصلاً تملق گناه است؟ می‌گویند تملق صفت بدی است، جزء گناهان که حساب کردند هیچ! بلکه جزء گناه کبیره حساب کردند. به یک کسی که رفیق‌مان هست، آدم به او کار دارد و می‌خواهد قرض بگیرد، شروع کند در جلوی دیگران تملق از این گفتن، یک اوصافی که برای این نیست بیان کردن، این حرام است. شاید تملق به کذب برگردد، بگوئیم به این اعتبار گناه کبیره است، این باید در جای خودش بحث فقهی بشود.

ولی واقعاً انسان تواضع داشته باشد، تمام وجودش تواضع داشته باشد و نمی‌شود تواضع، مگر اینکه انسان جمیع را از خودش

بهتر بدانند. اگر من طلبه گفتم هر طلبه‌ای که در حوزه هست، از من جلوتر و بهتر است و این را باور کنم، یک وقت نگویم که در حوزه 70 هزار طلبه است و من جزء یکی از پنج تایی اول هستم، این آغاز هلاکت آدم و بدبختی آدم است. واقعاً آدم بگوید این بندگان خدا از ما بهترند و یک چیزهایی آنها دارند و من ندارم و آن چیزهایی که آنها دارند، بیش از آن است که آنها دارند و من ندارم، برای خودش هم استدلال کند! این برای انسان تواضع می‌آورد، هر چه عمر علمی انسان بگذرد، تواضع علمی انسان بیشتر و عمیق‌تر می‌شود.

تکبر را کنار بگذاریم، مردم وقتی می‌بینند یک روحانی در رفتارش تکبر دارد و منتظر است که دیگران به او سلام کنند، توقع دارد وقتی جایی وارد می‌شود، همه برایش صلوات بفرستند، مردم از او پذیرایی‌های خاص کنند! (که متأسفانه بعضی از قضایا را ما گاهی اوقات می‌شنویم، بعضی از روحانیونی که به بعضی شهرها دعوت می‌شوند، به آن بانی‌ها می‌گویند من باید این غذا را بخورم، ظهر این را بخورم، یک چیزهای عجیب و غریبی که الآن در اکثر روحانی‌ها نیست، ولی نادرش هم برای روحانیت خوب نیست)، مردم اگر ببینند یک روحانی تکبر دارد از او بیزار می‌شوند. اگر دیدند یک روحانی هم اهل تملُّق است، از او هم بیزار می‌شوند، توقع دارند که واقعاً آن صفایی که اسلام از یک روحانی خواسته، در وجودش متجلی باشد، این شاء الله همه موفق به عمل به این فرمایشات امیرالمؤمنین (علیه السلام) شویم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

1) «يَا بُنَيَّ أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ وَكَلِمَةِ الْحَقِّ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ وَالْقَصْدِ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ وَبِالْعَدْلِ عَلَى الصَّدِيقِ وَالْعَدْوِ وَبِالْعَمَلِ فِي النَّشَاطِ وَالْكَسَلِ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِي الشَّدَّةِ وَالرَّخَاءِ أَيُّ بُنَيَّ مَا شَرُّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ بِشَرِّ وَلَا خَيْرَ بَعْدَهُ النَّارُ بِخَيْرٍ وَكُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ مَحْقُورٌ وَكُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ وَاعْلَمْ أَيُّ بُنَيَّ أَنَّهُ مَنْ أَبْصَرَ عَيْبَ نَفْسِهِ شُغِلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ وَ مَنْ تَعَرَّى مِنْ لِبَاسِ التَّقْوَى لَمْ يَسْتَتِرْ بِشَيْءٍ مِنَ اللَّبَاسِ وَ مَنْ رَضِيَ بِقَسَمِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ وَ مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ وَ مَنْ حَفَرَ بُئْرًا لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهَا وَ مَنْ هَتَكَ حِجَابَ غَيْرِهِ انْكَشَفَتْ عَوْرَاتُ بَيْتِهِ وَ مَنْ نَسِيَ خَطِيئَتَهُ اسْتَغْطَمَ خَطِيئَةَ غَيْرِهِ وَ مَنْ كَابَدَ الْأُمُورَ عَطِبَ وَ مَنْ افْتَحَمَ الْغَمَرَاتِ غَرِقَ وَ مَنْ أُعْجِبَ بِرَأْيِهِ ضَلَّ وَ مَنْ اسْتَغْنَى بِعَقْلِهِ زَلَّ وَ مَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلَّ وَ مَنْ خَالَطَ الْعُلَمَاءَ وَقَّرَ...» تحف العقول، النص، ص88؛ عنه بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج74، ص236، باب وصية أمير المؤمنين صلوات الله عليه للحسين صلى الله عليه.